

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

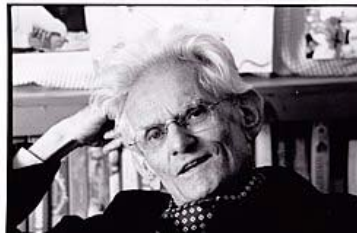
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: میشل وره  
برگردان: حمید محوی  
۳۱ سمیر ۲۰۲۲

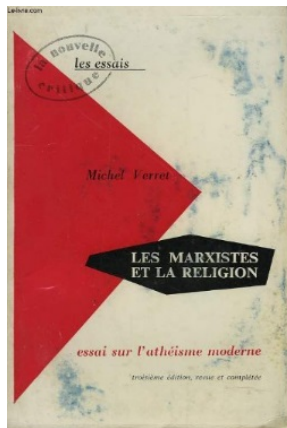


میشل وره در سال ۲۰۰۹ - Michel Verret

## مارکسیست ها و دین-ه

### درنگی درباره خداناباوری مدرن

#### ۱.۳.۴ شرایط اجتماعی



برخی افراد منحصراً در کار فکری تخصص و مهارت به دست می آورند، و برخی دیگر بین توده های مردم در کار جسمی و عضلانی. از یک سو پیشرفت های بزرگی در تولید، و از سوی دیگر در شناخت ذهنی و بزودی در علم به وقوع می پیوندد. ولی هم زمان شکافی بین نظریه (کار فکری) و عمل (کار جسمی و عضلانی)، بین روشنفکر و کارگر یدی روی می دهد، آنانی که کار فکری می کنند به کارگران ساده فرمان می دهند و تحقیرشان می کنند. این شکاف ضرورتاً موجب تغییر شکل ایده آلیستی نظریه (کار فکری) می شود. وقتی نخستین مفاهیم ایجاد شد، کارشناسان فکری آنها را به صورت تشکل یافته به عنوان آثار فکری بازمانده در میراث فرهنگی می

یابند که انباشته از مفاهیم و حقایق است، ولی بی آن که به روشنی منشأ عملی آن را بازشناسی کنند. تحقیری که بخش متفکر سزاوار کارگران یدی، ناگاه و استنمار شده می دانند در واقع به نوعی فراموشکاری در مورد منشأ عملی را به مثابه واکنشی اجتماعی خود جوش تقویت کرده و رواج می دهد. به این ترتیب پیوندی که عملاً در سطح عمومی اجتماعی واکنش افراد متفکر را به فعالیت کارگران یدی متصل می کند از عرصه باطن آگاه حذف می شود.

« مقابل همه این فرآیند متشکل که در بالاترین سطوح به مثابه تولیدات فکری معرفی می‌شد و به نظر می‌رسید که در جوامع بشری رواج یافته، از سوی دیگر تولیدات نازل تر که به طیف کاریدی تعلق داشت به سطح دوم تنزل یافت، و همین باز هم بیشتر به این علت که روح و ذهنی که طراحی کار را انجام می‌داد، پیش از این در مرحله خیلی زودرس در تکامل اجتماعی، برای مثال در خانواده اولیه، این امکان را پدید آورد تا اجرای کار پیشبینی شده را به دست فرد دیگری به غیر از خودشان به انجام رسانند. به این ترتیب بود که شایستگی پیشرفت های سریع جامعه به فعالیت فکری نسبت داده شد. انسان ها عادت کردند که فعالیت های خود را نه حاصل نیاز بلکه حاصل افکارشان بدانند که در هر صورت مطمئناً در ذهنشان منعکس می‌شد و به باطن آگاه می‌رسید و به این ترتیب که با گذشت زمان می‌بینیم این بینش ایده آلیست از جهان که به ویژه از دوران زوال تمدن باستان بر روح و افکار حاکم شده بود پا به عرصه وجود گذاشت.»<sup>1</sup>

### ۱.۳.۵. خدا، روح ناب

جهش ایده آلیست خدا از این پس امکان پذیر می‌شود. بت وارگی ایده ها مانند هر بت وارگی، پدیده های فرافکنی زنده انگارانه را فرا می‌خواند، موضوعی که پیش از این مورد بررسی قرار دادیم. ولی با این تفاوت که خود زنده انگاری این بار با تفکر می‌آمیزد (خودش یک یا متفکر می‌شود). فرد متفکر که تحت تأثیر افکار خود می‌باشد قادر نیست حاصل فعالیت های انسانی را در افکار و نظریات خود بازشناسی کند و آن را به حساب فعالیت بیگانه می‌گذارد... و تعالی- فراطبیعی («متافزیک»)). تفکر فراطبیعی، خلاصه خدای متفکر، به همان اندازه ایده آل که ایده هائی که بایستی بیافریند یا حفظ کند. این خدای متفکر یک تفکر ناب خواهد بود.

یک گام بیشتر و انسان متفکر به جفت و همذات خود تبدیل می‌شود، موجود زنده عینی، روحی ذهنی مجهز به باطن آگاه و اراده. «روح غیر مادی»<sup>۲</sup>: دکارت می‌گفت «ذات متفکر». اعتقاد به روح انسان، دور از آن که نقطه آغاز زنده انگاری باشد، به طریق اولی حاصل ثانوی آن است. چنین اعتقادی وقتی پدیدار می‌شود که انسان ها به سوی خودشان بازگشت می‌کنند تا وجوهی از فعالیت فکری خودشان<sup>۳</sup> را دریابند که روی آن تسلطی نداشتند، یعنی فرافکنی خودجوشی که ابتداء روی طبیعت انجام می‌دادند.

روح تا مدت های طولانی به مثابه روحی مادی، روح بدن تصور می‌شد... فقط در یک مرحله پیشرفت در شناخت و تقسیم کار، به روح نسبت کاملاً ذهنی دادند، یعنی وقتی که فرد متفکر آگاهی به شرایط مادی افکار و ایده هایش را به فراموشی سپرده بود. افلاطون به شکل بارزی این گذار موازی خدا و روح به ایده آلیته (ایده ناب) را به صورت نماد عرضه کرده است.<sup>۴</sup>

<sup>1</sup> Engels : Dialectique de la nature, p. 178.

علاوه بر این ایده آلیسم پیوسته از پیوند زدن به مفهوم تفکر و قدرت باز نایستاده است. خدا تفکری است که به جهان فرمان می‌راند، روح فکری که به تن جسمانی فرمان می‌دهد... گوئی به یک برده فرمان می‌دهد، این را افلاطون در آلسیپاد زیرکانه اعتراف می‌کند.

مترجم : در عین حال خواننده می‌تواند این قطعه نقل قول از «دیالکتیک طبیعت» اثر فردریش انگلس را در ترجمه ف. نسیم. نشر پویان. اردیبهشت ۱۳۵۹. جلد دوم. ص ۲۱۲ مطالعه کند.

<sup>2</sup> Res cogitans

<sup>3</sup> فرآیند به همچنین برای شور و احساسات معتبر است

<sup>4</sup> Cf. Alcibiade, le Phédon, etc.

از این پس خدا به مکان هندسی همه ایده ها تبدیل می شود و بیشتر به این علت که ایده ها عمومیت بیشتری خواهند داشت. مقوله های تجربی، بودن، علت و معلول، ضرورت، و مانند اینها، انعکاس جهانشمول واقعیت آزاد شده از طریق تأمل روی مجموع عمل انسانی است که به شکل معجزه آسا به صفت های خدا تبدیل می شود.

وقتی واقعیت طبیعت و عملی که به کندوکاو آن پرداخته بود به فراموشی سپرده می شود، با ایده طبیعت چه کاری باید انجام می دادند، به جز تقدیس کردن آن؟ خدا مشخصاً محتوای خود را خواهد یافت که عبارت است از «همین طبیعت ولی جدا از مادیت و واقعیت جسمانی آن». به طور ساده می توانیم بگوئیم که صورت طبیعت: «طبیعت انتزاعی، یعنی حاصل الهامات حسی، فکر، تغییر یافته به یک شیء، به یک موجود قابل درک.»<sup>5</sup> خدا به صورت طبیعت واژگون شده تبدیل می شود. به عکس، هر شناختی به شناخت درباره خدا تبدیل می شود و خدا شناسی خود را به مثابه علم افضل تحمیل می کند.

### ۱.۳.۶. ضامن های فن آوری ایده آلیسم

برای تورم خدانشناسی دو راه حل بیشتر وجود نداشت: فن آوری و علم. این دو (فن آوری و علم) همیشه نقاط اتکای ماتریالیسم را تشکیل داده است.

برای مثال فن آوری بروشنی گواه بر پیدایش عملی فکر ما و پیش از آن گواه بر وجود مستقل جهان نسبت به بازنمایی های (ذهنی) ما می باشد. اگر کارگر دچار تردید می شد، شکست های او در کار بزودی به یاد او می آورد... به همچنین «تفکر فنی»، از همان دوران جوامع اولیه به جای هذیان های «تفکر جادو باور»<sup>6</sup> به تصحیح و انتقاد می پرداخت. عمل، دست کم عمل موفقیت آمیز نیز موجب زدودن تفکر جادو باور حسی در او می شد: آن که بر خود تسلط دارد خوب فکر می کند. وقتی شما کانال های آبیاری خوب و مؤثری در اختیار دارید دیگر دست به دامان خدایان باران نمی شوید و وقتی پزشکی دارید که می تواند بیماری شما را معالجه کند سراغ جادوگر نمی روید.

با وجود این، خود فن آوری یک وجه ذهنی را حفظ می کند بیشتر به این علت که تجربی بوده و از کاربردهای عینی خود ناآگاه است. این وجه (وجه ذهنی) می تواند با وجود تمایلات ماتریالیستی مخالف در حفظ و تغییر شکل جادویی و ایده آلیستی فکر شرکت داشته باشد. انگلس درباره این فرآیند مربوط به ایده علت، ایده ای که با وجود این قویاً ساخته پرداخته شده و به مفهومی خاص آغازگر علم در آینده است، می گوید: «به طور مشخص دگرگونی طبیعت به دست انسان و نه فقط طبیعت به صورتی که هست و شالوده اساسی ترین و صریح ترین تفکر نزد انسان ها را تشکیل می دهد. به این ترتیب نظریه یا ایده علت به درک ساده پدیده های پی در پی محدود نمی شود بلکه به مداخله عمل انسان در آن اتکا دارد. نخستین چیزی که توجه ما را جلب می کند، وقتی است که ما ماده در حال حرکت را مشاهده می کنیم، این رابطه متقابل حرکات فردی بدن افراد و شرایط آنها یکی نسبت به دیگری است. بنابر این می بینیم که نه فقط این و یا آن حرکت در پی حرکت دیگری جریان دارد بلکه در عین حال می بینیم که می توانیم این و یا آن حرکت مشخص را با ایجاد شرایطی که در طبیعت صورت می گیرد انجام دهیم... به یمن همین امر، یعنی به یمن فعالیت انسان است که بازنمایی علی، ایده ای که یک حرکت علت حرکت دیگری است»<sup>7</sup> و بدرستی اضافه می کند «فعالیت انسان سنگ محک علی است». متقابلاً نظریه علیت که از طریق آن انسان پیش درآمدهای توضیح علمی را آغاز می کند، به همین علت و در طول مدت های مدید خصوصیت ذهنی و انسان شناسی به خود گرفت. انسان ها ابتداء عمل علیت ها را در

<sup>5</sup> Cité par Lénine in Cahiers philosophiques, pp. 45-46

<sup>6</sup> Lévy-Bruhl le souligne lui-même à la fin de sa vie dans ses Cahiers.

<sup>7</sup> Engels : Dialectique de la nature, p. 233.

طبیعت تصور می کنند، این تصورات مبنی بر الگوهای فنی در کارکرد اجتماعی صورت می گیرد که در اختیار دارند. تفکر آنان (مانند تفکر نزد کودک در روزگار ما) «تصنعی گرا»<sup>۸</sup> باقی می ماند، که بعداً فرجام باور و جهان آفرین باور خواهد شد و تصور خواهد کرد که در نظم طبیعت اثر مداخله ناظمی را تشخیص داده، دست خدای صنعتکار یا مکانیسین مشابه «انسان ابزار ساز»<sup>۹</sup> در کار بوده است. به این ترتیب فن آوری به صورت متناقضی زنده انگاری را تداعی و تأیید می کند.

### ۱.۳.۷. ضامن های علمی

علم نیز با وجود تمایلات مادی گرای خود تا مدت ها به همین گونه بود.<sup>۱۰</sup> شناخت عینی نمی باید باروری تجربه و پیوند آن را با واقعیت ندیده بگیرد... ولی ضرورت های منطقی تکامل خود او طی مدت های مدید اشکالی را به او تحمیل کرد که خیلی دور از نفی ایده آلیسم دینی بود ولی آن را از درون تأیید می کرد.

مفهوم سازی برای پدیده های طبیعی و طبیعت ابتداء به بهای ساده سازی نسبی واقعیت انجام می گیرد. با مراجعه به فرهنگ واژگان هگلی، روش فراطبیعی ضرورتاً در مرحله پیشا روش دیالکتیک واقع شده که با حفظ روش پیشین از آن (روش فراطبیعی) عبور می کند. انگلس در این زمینه می گوید «روش قدیمی تفکر و پژوهش که هگل روش «فراطبیعی» («متافزیک») می نامد که به طریق اولی به بررسی چیزها به عنوان داده های ثابت می پردازد که بقایای آن همچنان در اذهان باقی مانده و در عصر خود از دیدگاه تاریخی اعتبار بسزائی داشت. ابتدا می باید این و یا آن شیء را بشناسیم که چه بوده، پیش از آن که بتوانیم تغییر و تحولات صورت گرفته در آن را مشاهده کنیم. در علوم طبیعی اوضاع به همین گونه بود. نگرش فرا طبیعی (متافزیک) که اشیاء را یک بار برای همیشه در نظر می گرفت، در واقع محصول آن علوم طبیعی بود که اشیای بی جان و جاندار را به عنوان اشیاء یک بار برای همیشه و ثابت و نامتغییر مورد بررسی قرار می داد.»<sup>۱۱</sup> برای ایده آلیسم چنین روشی گرانباترین نقطه اتکا به نظر می رسید.

علم قوانین را کشف می کند... قوانین نظم خاصی را آشکار می کند. چگونه به نظم طبیعی پی ببریم بدون «عنصر افزوده خارجی به طبیعت»، اگر مؤلفه های اثر متقابل و سیر تحول را در اختیار نداشته باشیم؟ نظم طبیعت واقعاً مبنی بر وحدت خود عمل می کند، و چنین امری (وحدت) مشتمل بر سازگاری و انطباق متقابل اجزاء است. بازی تضادهای درونی و بیرونی محرک سیر تحولی کلیت آن است. پس ما فقط با قوانین مربوط به تأثیرات متقابل جهانشمول، تضاد جهانشمول، و سیر تکاملی جهانشمول می توانیم به نظم طبیعت پی ببریم. با منزوی کردن عناصر

<sup>8</sup> Sur ce point, voir Henri Wallon : Les origines de la pensée chez l'enfant, P.U.F. 1947, T.II ; pp. 231 à 294

هانری والون : منشأ اندیشه نزد کودک

مترجم : artificialiste تصنعی گرا رویکردی را گویند که وجود عناصر و پدیده های طبیعی دیگر را به حرکت یا مداخله انسانی یا موجود تخیلی که مانند انسان عمل می کند نسبت می دهد. ژان پیاژه نیز همین موضوع را مطرح می کند و درباره بازنمایی جهان نزد کودک می نویسد. از دیدگاه او کودکان ۵ تا ۱۰ سال تمایل دارند منشأ چیزها را به ساخت انسان یا به موجودی با قابلیت مشابه نسبت بدهند. این پدیده را می توان در نحوه پرسش های آنان مشاهده کنیم : « مامان، چه کسی ابرها را درست کرده است؟ » در این جا این ایده را می بینیم که یک نفر یک کاری انجام داده و یک چیزی ساخته که در واقع پدیده ای طبیعی است. (برگرفته از ویکیپدیای فرانسه)

<sup>9</sup> Homo faber

<sup>10</sup> ماتریالیسم مدرن به علم اتکاء دارد. فصل ۲ بخش ۶ را ببینید.

<sup>11</sup> Engels : Ludwig Feuerbach et la fin de la philosophie classique allemande, p. 62, Editions Sociales, 1966.

انگلس: لوویگ فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان.

طبیعی یکی از دیگری به عنوان عناصر مطلق، با ایستا سازی مراحل فرآیند، ما درک تولید طبیعی را به خودمان ممنوع می‌کنیم. در نتیجه، می‌باید به هرج و مرج طبیعی اصل سازمان دهنده فراطبیعی را بیفزائیم که هدف غائی را در طبیعت توضیح دهد. به این معنا که یک خدای آفریننده، ژنی به ضرورت درونی ساخت و ساز شناخت تبدیل می‌شود.

در مورد جنبش و حرکت نیز به همین منوال است. در فقدان بازشناسی آن به عنوان خصوصیت بنیادی ماده، وقتی که حضورش را بدون سفسطه نمی‌توانیم نفی کنیم، مجبور خواهیم بود که آن را از بیرون وارد طبیعت کنیم. در نتیجه، خدا در جایگاه مکانیسم نیز نخستین محرک (موتور) خواهد بود.<sup>۱۲</sup>

و علاوه بر این، علت اولیه نیز خواهد بود. تفکر متافزیک کاملاً با نشان تمام و کمال مشخص می‌شود، و موضوع، هدف و اصل و اساس آن محدود کردن است. به همچنین قادر به اندیشه بی‌نهایت نیست، همه رویکردش به این جا هدایت می‌شود که آن را این سو و آن سوی بی‌نهایت قرار می‌دهد، منشأ و پایان او. در نتیجه این مفهوم دست و پا گیر را به خدا نسبت می‌دهند. خدا به منشأ بی‌نهایت همه‌نهایت هستی تبدیل می‌شود.

### ۱.۳.۸ خدای عقل

آمدن « خدای دانشمندان و فیلسوف ها...». دین که از دیرباز خلاصه ناآگاهی انسان ها بود، همه دانش آنان را نیز منعکس می‌کرد. عقل مبتدی در خدا آئینه خودش را پیدا کرد، طبیعتاً در یک خدای خردگرا. زیرا خدای دانشمندان خدای زغال فروشان نیست: دانشمند، غیر شخصی و سرد، یک قضیه بی‌نهایت است که عقل او با لذت وافر شواهد و مدارک را در می‌نوردد و هرگز با قلب و احساسات حرف نمی‌زند. به همین گونه شکافی در دین ایجاد می‌شود، دین قلب (احساس) و دین عقل، شهود و خدا انگاری، با این حساب که از راه های بیراهه آنها را با یک دیگر آشتی می‌دهد. زیرا بایستی که سرانجام خدا یکتا باشد.

### ۱.۳.۹ آفرینش

با وجود این، موضوع وحدت خدا از کمترین مسائل مربوط به اوست. این خدای عقل قادر نیست به پرسش هائی که عقل از او می‌پرسد پاسخ بگوید.

نخستین پرسش درباره آفرینش است. ایده آلیسم به صورت طولانی مدت نمی‌تواند طبیعت را به فراموشی بسپارد. او می‌تواند از آن بگریزد: ولی مانع از این نمی‌شود که طبیعت وجود نداشته باشد، یک روز باید به آن فکر کرد. چگونه طبیعت را باید تعریف کنیم؟ با تقلیل آن به مفهوم ایده آلی که عرضه کرده اند، یعنی تولید طبیعت با ایده طبیعت...؟

این ایده به هیچ عنوان «طبیعی» نیست. طبیعت تجربه تولید را به ما عرضه می‌کند، ولی هرگز تولید موجود طبیعی به وسیله یک ایده امکان پذیر نخواهد بود. هر موجود طبیعی به وسیله یک موجود طبیعی دیگر به وجود می‌آید.<sup>۱۳</sup> خوشبختانه جهان انسانی به طور مناسب به اندیشمندان الگوهائی عرضه کرد که با توهمات آنان سازگارترین بود، الگویی که حتی خود ایده آلیسم از آنجا سر برآورد: یعنی رابطه ای که در تقسیم کار بین کار فکری و کار یدی به

<sup>12</sup> این رویکرد خاص مکانیسم کلاسیک است.

<sup>13</sup> و ایده ها حتی چیزی نیستند بجز تولیدات مغز انسان اجتماعی. « همه پدیده های جهان چه این که به دست انسان یا بر اساس قوانین طبیعی ساخته شده باشند، هرگز ایده یک آفرینش واقعی را به ما نمی‌دهد، بلکه همواره حاکی از یک تغییر و تبدیل ماده است. در تحلیل ایده یا نظریه آفرینش، ذهن انسان همیشه به تحلیلی و سنتز باز می‌گردد.» (Marx, citant P. Verri : Histoire des doctrines économiques ; tom I, Costes, p. 74.)

وجود آمد. بنّا یا کارگر ساختمان آنچه را که معمار (آرشیئتکت) فکر و طراحی کرده به اجرا می‌گذارد<sup>۱۴</sup>، در اینجا معمار همان فردی است که شرایط تشکل فکری خودش را به فراموشی سپرده است. با فرافکنی این رابطه انسانی به آسمان، به آفریننده قدیمی دست خواهیم یافت، روح ناظم بر هرج و مرج، خدائی که پیش از ماده وجود داشته است. مگر این‌که، با گزینش الگوی سیاسی به جای الگوی فنی، او را آفریننده ای بدانیم که ماده را از هیچ آفریده است. به طور مشخص تر جهان را با کلام خودش و با تصویر شاهانی آفریده که کلام در زبانشان به فرمان و قانون هستی تبدیل می‌شود. «که قانون باشد و قانون شد»<sup>۱۵</sup>.

ادامه دارد

---

<sup>۱۴</sup> در حقیقت، بنّا یا کارگر ساختمان نیز فکر می‌کند، زیرا هر کاری مستلزم فکر است. ولی این فکر عملی در اهدافش تابع کار فکری به نظر می‌رسد.

<sup>۱۵</sup> نظریه مسیحی در زمینه آفرینش عمیقاً تحت تأثیر همین الگوی سیاسی است، و نه فقط در تصویر خدای قادر مطلق و بخشنده، بلکه در بینش مربوط به مناسبات مخلوق و خالق. رابطه وابستگی بین قدرتی که قانون را اعلام می‌کند و آنانی که هستی و آزادی شان به او اتکا دارد، آیا همان رابطه جاری و ساری بین شاهزاده و خدمتگزاران او در دولت نیست. و این که قانون عشق باشد چیزی را تغییر نمی‌دهد، زیرا عشق فرمانی است که سرپیچی از آن فرد خاطی را به دژخیم دوزخی مراجعه خواهد داد.